

فصل شانزدهم:

« راه مصدق »

و

نیروهای طرفدار، منتقد و مخالف آن « راه »

این فصل از کتاب، از دو بخش تشکیل شده است:

بخش یک - راه مصدق و طرفداران آن « راه »

قضاوت بیطرفانه در باره سیاست و عملکرد دکتر مصدق، میطلبد تا تمام جوانب فعالیت ها و مبارزات سیاسی - اجتماعی دکتر مصدق از مقطع زمانی که وی وارد فعالیت های سیاسی - اجتماعی شده است، تا زمانیکه استعمارگران انگلیسی و آمریکائی از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت ملی و قانونی او را سرنگون کردند، مورد بررسی و نقد قرار گیرد. البته با توجه به فرهنگ سیاسی و شعور اجتماعی که در آنزمان بر جامعه ایران حاکم بوده و ارزش هایی که در آن مقطع تاریخی، معیار قضاوت و سنجش بوده اند.

« راه مصدق » خط و مشی سیاسی است که بر محور خواست « آزادی و استقلال »، استقرار « حاکمیت قانون » و دفاع از « تمامیت ارضی ایران » شکل گرفته است. دکتر مصدق بخاطر تحقق خواست هایش، از سیستم حکومتی پارلمانتاریستی پشتیبانی می کرد و بدین منظور بر اجرای قانون اساسی مشروطیت (قانون اساسی آن مقطع تاریخی)، آزادی انتخابات مجلس شورای ملی و آزادی مطبوعات ... تاکید وافر داشت.

اگرچه در اثر مبارزات و مطالبات و فعالیت های بخش بزرگی از مردم ایران از انقلاب مشروطیت ببعد، تغییر و تحولاتی در ایران رخ داده و آگاهی و اطلاعات مردم ایران در رابطه با بسیاری از حقوق اجتماعی و سیاسی بمراتب بیشتر از دوران انقلاب مشروطه شده بود، ولی بخاطر حاکم شدن یک « دولت مکتبی » بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر ایران، ملت ایران هنوز از بسیاری از حقوق مستتر در قانون اساسی محروم است. تقسیم ملت ایران به نیروهای « خودی » و « غیرخودی » از سوی حاکمین مذهبی، سبب شده است تا بخش بزرگی از ملت ایران در بسیاری از امور سیاسی و اجتماعی از حق تصمیم گیری و اظهار نظر محروم باشند و در واقع در وطن خود، به انسان های درجه دو تبدیل شوند. تا زمانیکه حکومت مکتبی و ایدئولوژی برجامعه ی ایران حاکم هست، برای طرفداران سایر ایدئولوژیها و مکتب ها، کسب « آزادی » ممکن نخواهد بود. چون ایدئولوژی و مکتب رژیم حاکم، جلوی تبلیغ و ترویج دیگر ایدئولوژی ها و مکتب ها را می گیرد و برای طرفداران آنها همچون طرفداران خود، حقوق برابر و مساوی در مقابل قانون قائل نمی شود. این چنین عملکرد یکطرفه و غیردمکراتیک، خصلت تمام حکومت های مکتبی و ایدئولوژیکی می باشد. بدین منظور باید خواستار « جدائی مذهب و ایدئولوژی از دولت » شد، تا تمام شهروندان جامعه صرفنظر از وابستگی مسلکی و مذهبی شان بتوانند از نعمات « آزادی » بطور مساوی

و برابر برخوردار شوند. پس دولت باید نسبت به ایدئولوژی و مکتب «بی طرف» باشد!

افراد و گروه‌هایی که ادعا دارند از طرفداران و ادامه‌دهندگان «راه مصدق» هستند، حتماً باید به تمام «ارزش» های مورد نظر مصدق با توجه به وضعیت سیاسی که اکنون بر ایران و جهان حاکم است، پایبند باشند. پس:

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی طرفدار «استقلال و حاکمیت ملی» ایران نبود و مثلاً وابستگی به دولت ایالات متحده آمریکا و سازمان «سیا» داشت!

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی فعالانه مدافع تمامیت ارضی ایران و مخالف با تجزیه طلبی نبود.

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی طرفدار آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات و جمعاعات و حقوق دموکراتیک دگر اندیش و جامعه کثرت‌گرا و مخالف با نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری نبود.

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی طرفدار حاکمیت قانون و برقراری حاکمیت ملت از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک و شیوه «نظام دموکراسی پارلمانی» نبود و بر نظریه «قوای مملکت ناشی از ملت است» تاکید نورزید.

همچنین نباید از خاطر بدور داشت که اگرچه دکتر مصدق یک سیاستمدار «سکولار» بود، ولی در طول دوران حیاتش، **بعمل تاریخی** هنوز امر «جدائی مذهب از دولت»، جزئی از ارزش‌های تعیین‌کننده برنامه سیاسی و مبارزاتی او و نیروهای مصدقی و جبهه ملی ایران و حتی دیگر افراد و نیروهای علاقمند به آزادی و نظام دموکراسی در ایران نبود. اما بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و با حاکم شدن بخشی از روحانیت شیعه (روحانیت دولتی) و استقرار «دولت مذهبی» در ایران و «تقسیم ملت ایران» به نیروهای «خودی» و «غیر خودی»، حقوق شهروندی بخش بزرگی از ایرانیان «دگراندیش» و نیروهای سیاسی پایمال شد. این وضعیت جدید سیاسی در ایران باعث شد و کمک کرد تا مسئله «جدائی حوزه مذهب از حوزه دولت» به یکی از مسائل و خواست‌های محوری بخشی از مردم و نیروهای سیاسی ایران تبدیل گردد.

در رابطه با «تقسیم ملت» ضروریست یاد آور شد که بدون وجود تقسیم نیروهای سیاسی به احزاب و گروه‌های سیاسی رقیب و مخالف که دارای برنامه‌های متفاوت سیاسی - اجتماعی و اهداف متفاوتی هستند، اصولاً «نظام دموکراسی» نمی‌تواند شکل گیرد. در همین رابطه است که نیروهای طرفدار آزادی و نظام دموکراسی بر اصل تکثرگرایی (پلورالیسم) و وجود احزاب و سازمان‌های سیاسی که اهداف و خواست‌های متفاوتی را نمایندگی می‌کنند و در واقع خود را نماینده طبقه و یا اقشار مختلف می‌دانند تاکید می‌ورزند، چون بدون وجود و رقابت احزاب رقیب و مخالف نمی‌توان از «جامعه تکثرگرا» و «نظام دموکراسی» صحبت کرد. شعار «همه با هم» بهیچوجه در خدمت تحقق استقرار نظام دموکراسی قرار ندارد و روشن است که نیروهای دموکرات و آزادیخواه بهیچوجه نخواهند توانست در همکاری با نیروهای غیر دموکرات و مخالف با آزادی در جهت برقراری «نظام دموکراسی» موفقیت کسب نمایند - همچنان که انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد - اما «تقسیم نیروهای سیاسی» در ایران بصورتیکه در جوامع اروپائی رسم است، بطور طبیعی صورت نگرفته است، بلکه این

تقسیم با توسل به قهر و سرکوب و حتی پایمال کردن قانون اساسی جمهوری اسلامی از سوی هیئت حاکمه، عملی شده است، آنهم در «**حوزه روابط میان حاکمیت و جامعه**». در نتیجه آن سیاست و عملکرد، به «**فاصله بین دولت و ملت**» افزوده شده است. در اثر این عمل غیر دمکراتیک، حقوق بخش بزرگی از ملت از سوی نیروهای سیاسی و مذهبی که «حاکمیت» را در اختیار دارند، نفی و پایمال شده است. قانون «**نظارت استصوابی**» که از بخشی از ملت، حق معرفی نامزد نمایندگی مجلس را سلب می نماید و یا بسیاری از نیروهای سیاسی اصولاً حق فعالیت سیاسی بطور قانونی در ایران را ندارند، نمونه هائی از نتایج «تقسیم ملت» از سوی حاکمین می باشد. پس **یکی از شرایط تحقق «آزادی»** و برقراری «**نظام دمکراسی**» در ایران، حاکم شدن یک دولت غیر مذهبی و غیر ایدئولوژیکی می باشد که معیار سنجش «**حقوق ملت**» را بر مبنای محترم شمردن و در نظر گرفتن «**اصل فردیت**» و کرامت انسانی بداند! روی این اصل و توجه به شرایط و وضعیتی که حکومت روحانیت شیعه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر ایران حاکم کرده است، کسی نمی تواند ادعا داشته باشد که از ادامه دهندگان «**راه مصدق**» هست، و بخاطر کسب «**آزادی**» فعالیت سیاسی می کند، ولی طرفدار «**جدائی مذهب و ایدئولوژی از دولت**»، نیست!

یک آدم عاقل اگر نخواهد خود و مردم را گول بزند، باید به این اصل کلی گردن نهد که هر دولتی که بر پایه «**ایدئولوژی و مکتب**» پایه گذاری شده باشد، آن دولت سرانجام با آزادی طرفداران و پیروان ایدئولوژیها و مکتب های دیگر سر ستیز خواهد داشت و در جهت پایمال کردن حقوق بخشی از جامعه عمل خواهد کرد.

نیروهای «**مصدقی**»، فقط از طرفداران یک ایدئولوژی و یا مکتب مشخصی نیستند، در همین رابطه است که گفته می شود طرفداران «**راه مصدق**» شامل یک طیف سیاسی می شود که نیروها و افراد ملی، مذهبی، ملی - مذهبی، ناسیونالیست، دمکرات، لیبرال، سوسیالیست... را در بر می گیرد. یعنی افراد و نیروهائی که طرفدار ایدئولوژی های متفاوت هستند، ولی همگی آن نیروها بر ارزش های «**آزادی**»، استقلال و دفاع از تمامیت ارضی ایران» تاکید دارند. نیروهای **مصدقی** در کل خود را طرفدار جامعه کثرت گرا (پلورالیستی) و نظام دمکراسی می دانند، روی این اصل نباید کوشش داشته باشند تا ایدئولوژی مورد نظر خود را به «**ایدئولوژی دولتی**» تبدیل کنند، زیرا یکی از پیش فرض های تحقق نظام دمکراسی در هر جامعه ای، «**بی طرف**» بودن دولت (اشتات) نسبت به ایدئولوژی و مکتب می باشد.

یکی از اختلافات اصلی نیروهای «**مصدقی**» با یکدیگر، بخصوص پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در رابطه با برقراری «**نظام مکتبی**» بنام «**نظام جمهوری اسلامی**» بود. در آن زمان بخشی از «**مصدقی**» های سرشناس، افرادی همچون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر حبیب الله پیمان، دکتر ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده... با تمام نیرو در جهت استقرار «**نظام جمهوری اسلامی**»، عمل کردند. در حقیقت باید بر این واقعیت تصریح کرد که بدون همکاری و فعالیت این افراد و نیروهای سیاسی همچون تشکیلات «**نهضت آزادی**»، شکل گرفتن «**نظام جمهوری اسلامی**» در آن مقطع تاریخی، بسیار مشکل بود. اما همین افراد که نقش بزرگی در ایجاد «**نظام مذهبی**» در ایران داشتند - با توجه به این امر که یکی از شعارهای محوری و اصلی انقلاب ۱۳۵۷، «**آزادی خواهی**» بود -، از توطئه، تهدید، ترعیب، بی حرمتی، سرکوب، زندان و حتی اعدام در امان نماندند، آنهم بدین خاطر که تفسیر و برداشت این افراد از اسلام با تفسیر و برداشت آخوند جماعت حاکم (روحانیون

دولتی)، یکسان نبود و در باره برخی از مسائل سیاسی - اجتماعی اهداف و برنامه های دیگری را مطرح می کردند!!

برخی از فعالین سیاسی که خود را «مصدقی» می دانند، چون با نظرات و عقاید دکتر مصدق بطور دقیق آشنائی ندارند و یا بدلایلی نمی خواهند مسائل و عقاید و نظرات دکتر مصدق را آنطور که مد نظر مصدق بوده مورد توجه قرار دهند، و به این امر توجه داشته باشند که دکتر مصدق بر محور چه خواست و کدام هدف سیاسی - اجتماعی، مبارزه می کرده است، بر پایه این ادعا که جهان امروز، عصر «گلوبالیزاسیون» (جهانی شدن) است و بهیچوجه نباید آنرا با جهان دوران مصدق یکسان دانست - گفتاری که صحیح می باشد و بدرستی بیانگر این امر می باشد که محیط عملکرد سرمایه و حتی چگونگی شیوه عملکرد سرمایه داران، کنسرنهای فراملتی و در واقع نیروهای استعمارگر، از زمان مصدق تا کنون تغییرات زیادی پیدا کرده است - ولی برخی از سیاستمداران و فعالین سیاسی از این مقایسه درست، نتیجه ای غلط می گیرند و مدعی می شوند، پس نباید بعنوان طرفدار «راه مصدق» ، از تز «سیاست موازنه منفی» مصدق دفاع کرد، آنهم بدین منظور تا نتیجه بگیرند که نباید از «استقلال» صحبت بمیان آورد و همچون مصدق در آن راه کوشید!! در حقیقت این حضرات کوشش دارند تا بر یکی از ارزش های اصلی «راه مصدق»، خط بطلان بکشند!!

روشن نیست که اگر این حضرات که قصد «تجدید نظر» در ارزش های تشکیل دهنده «راه مصدق» را دارند و نمی خواهند تا برای پیشبرد مقاصد خود از نام دکتر مصدق بعنوان یک «سرمایه سیاسی» سوء استفاده نمایند، چرا و بچه دلیل کوشش دارند تا سیاست جدید مورد نظر خود که محتوی و ارزش هایش، سوای ارزش های تشکیل دهنده «راه مصدق» می باشد را، بنام «راه مصدق» بمردم، بخصوص به طرفداران مصدق حقه نمایند!! این سؤال در مقابل این حضرات قرار دارد، اگر برخی از «ارزش» های تشکیل دهنده هویت سیاسی مصدق و «راه مصدق» در مرحله فعلی نمی توانند کارگشای مشکلات جامعه ایران باشند و «حذف» آنها از خط و مشی سیاسی و «هویت مصدقی» ضروری و لازم می باشد، چه ضرورتی باعث می گردد تا این نظرات جدید که هیچگونه سنخیتی با نظرات دکتر مصدق ندارند را، بنام «راه مصدق» به مردم حقه کرد؟!

این «راه جدید» که با حذف بعضی از ارزش های مورد نظر مصدق بوجود می آید، دیگر نمی تواند بعنوان «راه مصدق» نامیده شود! چنین کاری، از سوی هر کس که انجام گیرد، یک حقه بازی سیاسی بیش نیست، که بطور آگاهانه بخاطر فریب مردم، بخصوص علاقمندان به دکتر مصدق مطرح می شود. چنین شیوه کاری از سوی هر کس که اتخاذ گردد، مردود و محکوم است!!

(گلوبالیزاسیون و در واقع جهانی شدن عملکرد سرمایه و سرمایه داران بزرگ و کنسرنها که بخاطر چپاول موادخام و سود بیشتر نه تنها استقلال کشورهای جهان سوم را بزیر سؤال می برند، حتی در کشورهای متروپل سرمایه داری، از بین بردن دست آوردهای چندین قرن مبارزات مردم آن جوامع، بخصوص «جنبش کارگری» را هدف قرار داده و تا کنون در این جوامع بیکاری و فقر برای میلیونها انسان به همراه داشته است. امری که با اعتراض نیروهای طرفدار صلح، آزادی و مخالفین بیکاری و فقر ... روبروشده است. بخاطر مقابله با تأثیرات منفی «گلوبالیزاسیون» در جهان، «جنبش اعتراضی ضد گلوبالیزاسیون» در بسیاری از کشورهای جهان تشکیل شده است. در باره گلوبالیزاسیون و تأثیرات شوم آن در جلد سوم این کتاب سخن خواهد رفت.) (۱۰۰)

اشتباه خواهد بود چنین تصور کرد که علاوه بر «راه مصدق»، «راه های سیاسی دیگری» که بر «ارزش» های محوری دیگری، سوای ارزش های محوری مورد نظر

مصدق استوار بوده اند، در دوران مصدق وجود نداشته اند و یا در زمان حال وجود ندارند. این واقعیتی است که، چه در زمان حیات دکتر مصدق و چه در مقطع کنونی راه های سیاسی متفاوت وجود داشته و دارند، که طرفداران آن «راه های سیاسی» بخاطر تفاوتی که بین راه مورد نظر خود و «راه مصدق» مشاهده می کرده اند، بدرستی خود را طرفدار «راه مصدق» ندانسته و نمی دانند و هیچگونه ایرادی هم نمی تواند به این نیروها وارد باشد که چرا چنان می اندیشند و یا خود را «مصدقی» نمی دانند. با توجه به مسائلی که اشاره رفت، روشن است که «راه جدید» مورد نظر «تجدید نظر طلبان»، هیچگونه رابطه ای با «راه مصدق» که بنیاد آن بر محور دفاع از «آزادی، استقلال، تمامیت ارضی ایران» گذاشته شده است، نخواهد داشت!

اکثر آن بخش از افراد و نیروهای «مصدقی» که قصد «تجدید نظر» در ارزش هایی که هویت سیاسی «راه مصدق» را تعیین می کنند دارند، همانطور که اشاره رفت، انتقاد خود را بیشتر متوجه تتر «سیاست موازنه منفی» مصدق می کنند. بدون اینکه به این مسئله توجه داشته باشند، در آنزمانیکه دکتر مصدق آن «تتر» را مطرح کرد، علاوه بر وجود عده ای از سیاستمداران وابسته به روسیه (روسوفیل) و وابسته به انگلیس (انگلو فیل)، همچنین بخشی از هیئت حاکمه و برخی از بازاریان، اشراف و جمعی از شاهزادگان و روحانیون، که خود را «وطن دوست» و طرفدار «استقلال» ایران نیز می دانستند، بخاطر «حفظ استقلال ایران» و با توجه به وضع و موقعیتی که در آن مقطع تاریخی در ایران وجود داشت، حفظ استقلال ایران را در برقراری تعادل و «موازنه» بین نفوذ دولت های انگلیس و روسیه در ایران ارزیابی می کردند. سیاستی که بعنوان «سیاست موازنه مثبت» نامیده می شد. برای حفظ این «موازنه»، با دولت های استعمارگر روس و انگلیس قراردادهای اقتصادی منعقد می کردند و در واقع دولت های استعمارگر انگلیس و روسیه تزاری از طریق عوامل خود در هیئت حاکمه، با انعقاد قرارداد و معاهده های اقتصادی جدید بر نفوذ سیاسی خود و حق دخالت در امور داخلی ایران می افزودند. دکتر مصدق تتر «سیاست موازنه منفی» را در مجلس چهاردهم، همانطور که قبلاً نیز اشاره رفت، بخاطر مبارزه و مقابله با آن سیاست نفوذی، یعنی «سیاست موازنه مثبت» که در آنزمان همچنین از سوی طرفداران ایالات متحده آمریکا بخاطر نفوذ سیاسی آن دولت در ایران، مجدداً مطرح شده بود و حتی حزب توده نیز بخاطر کسب امتیازی برای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران، مدافع آن شده بود، مطرح کرد. هدف دکتر مصدق با طرح آن «تتر»، «دفاع از استقلال و حاکمیت ملی ایران» بود، یعنی بیگانگان در باره سرنوشت ایران و ایرانیان نتوانند و اجازه نداشته باشند دخالت نمایند و در آن مورد تصمیم گیری بنمایند!

برخی از سیاستمداران اروپائی در سالهای اخیر در مقابله و مخالفت با سیاست هژمونی طلبانه دولت پرزیدنت بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا نظراتی را مطرح می کنند که این نظرات شباهت زیادی به نظرات دکتر محمد مصدق دارد. گرهارد شرودر (عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان)، صدراعظم کنونی آلمان، در رابطه با تصمیم پرزیدنت بوش به شروع جنگ علیه دولت صدام حسین و اصرار بوش که تمام متحدین ایالات متحده آمریکا باید از سیاست جنگی او حمایت و پشتیبانی کنند، حاضر نشد در آن جنگ شرکت کند، صرفنظر از اینکه او جنگ را راه حل مشکلات و اختلافات موجود نمی دانست، در مخالفت با خواست بوش صریحاً بیان داشت که آلمان یک کشور مستقل می باشد و دولت آلمان از حق «حاکمیت ملی» (استات سوریته Staatssouveränität) برخوردار است. شرودر در رابطه با تصمیمی که پرزیدنت بوش گرفته بود، بر این نظر بود که چون دولت آلمان، دولتی

مستقل است و از «حاکمیت ملی» برخوردار است، سیاست آلمان باید در برلین پایتخت آلمان تعیین شود و نه در پایتخت کشور دیگری!! محتوی گفتار گرهارد شرودر، صدر اعظم کشوری که در حقیقت خود یکی از پایه های اصلی مسئله «گلوبالیزاسیون» می باشد و در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) بعنوان بزرگترین کشور صادر کننده محصولات صنعتی در جهان شناخته شده است، شبیه به نظراتی است که دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۲۳ در مجلس شورایی ملی ایران مطرح کرد. اگر تفاوتی بین گفتار دکتر مصدق و گرهارد شرودر وجود داشته باشد، این تفاوت، فقط در رابطه با زمان و مقطع تاریخی طرح مسئله می تواند باشد. آن زمان که دکتر مصدق بدفاع از «حاکمیت ملی» ایران برخاست، مسئله و موضوعی بنام «گلوبالیزاسیون» هنوز وجود نداشت. مبارزه مصدق و دیگر نیروهای استقلال طلب ایرانی با سیاست استعماری دولت انگلیس بخاطر دفاع از «استقلال و حاکمیت ملی ایران» بود. در اواخر سال ۲۰۰۲ و اوائل سال ۲۰۰۳ که گرهارد شرودر صدر اعظم آلمان نظراتی شبیه نظرات دکتر مصدق مطرح کرد، هدف ایشان هم دفاع از استقلال و حاکمیت ملی آلمان در مقابله با سیاست هژمونی طلبانه پرزیدنت جورج دبلیو بوش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بود. با توجه به گفتار فوق، پس باید چنین نتیجه گیری کرد که عصر گلوبالیزاسیون بطور اتوماتیک بمعنی صرف نظر کردن از «حاکمیت ملی» نباید باشد. حال روشن نیست اگر این حق شرودر صدر اعظم آلمان و دولت آلمان باید باشد که در عصر گلوبالیزاسیون چنین فکر کنند و عمل نمایند، با توجه به این واقعیت که چنین سیاستی در سراسر جهان طرفداران زیادی هم دارد، چرا و بچه دلیل باید نظرات داهیانیه دکتر مصدق را مردود شناخت و از آن فاصله گرفت!!؟

حال این سوال مطرح است که آیا می توان خود را طرفدار «راه مصدق» فرض کرد، ولی طرفدار «استقلال و حاکمیت ملی» ایران نبود و اجازه داد تا بیگانگان برای ما تعیین تکلیف کنند، آنهم با این استدلال که اکنون عصر «جهانی شدن» است و نباید بر مسائل ملی و استقلال ایران همچون زمان مصدق تاکید کرد!!؟

سرنگونی رژیم شاه و اتفاقاتی که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران رخ داد و همچنین متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که با خود سقوط دولتهای کمونیستی حاکم بر کشورهای اروپای شرقی را نیز به همراه داشت، سبب شد تا بسیاری از افراد وابسته به طیف های مختلف سیاسی (سلطنت طلب، جمهوریخواه، مذهبی، چپ، کمونیست، دمکرات، لیبرال ...) در برخورد با بسیاری از مسائل سیاسی از جمله موضوع «ملی» و «ملی گرایی»، تجدید نظر کنند و در نتیجه تا حدودی از خصومت و دشمنی خود با «نیروهای ملی» دست بردارند. حتی برخی از این افراد که وابسته به طیف های مختلف سیاسی می باشند با تصحیح مواضع قبلی خود، کوشش دارند تا خود را جزو طیف نیروهای ملی ایران بدانند. در واقع این افراد نیز به این نظریه رسیده اند که بیگانگان نباید حق دخالت در چگونگی اداره کشور ایران را داشته باشند و مسائل مربوط به ایران باید در پایتخت ایران و نه در واشنگتن، لندن، پاریس، برلین، مسکو، توکیو، پکن ...، آنهم از سوی دولت ایران حل و فصل شود.

بسیاری از این افراد و نیروهای جدید ملی گرا که اکثراً از نیروهای با گذشته چپ، کمونیست و یا بعضی که بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ هنوز خود را طرفدار نظام پادشاهی می دانند، با وجود پایبند شدن به نظرات ملی گرایی و با توجه به این موضوع که این عده همچنین برای دکتر مصدق و مبارزات ایشان احترام قائلند، ولی خود را «مصدقی» نمی دانند - که در این رابطه هیچگونه ایرادی به آنها نمی تواند و نباید وارد باشد - من و دوستان

همنظرم (سوسیالیست های مصدقی) برای تمایز نیروهای مصدقی، از این طیف نیروهائی که جدیداً بجمع نیروهای «ملی» پیوسته اند، ولی حاضر نیستند خود را «مصدقی» بنامند، به افراد و نیروهائی که سابقه مصدقی دارند، «میلیون مصدقی» خطاب می کنیم. بنظر من استفاده از نام «میلیون مصدقی» همچنین کمک می کند تا در هنگام بررسی تاریخ معاصر ایران، این نیروها را با «میلیون» اوائل دوران مشروطیت نیز، عوضی نگرفت.

ضروریست همچنین متذکر شد، نیروهای سیاسی که خود را طرفدار «راه مصدق»، می دانند، برداشتی یکسان از آن «راه» ندارند و متأسفانه نظرات ناهمگون و حتی در بعضی موارد ضد و نقیض در باره نظرات و عقاید و عملکرد و سیاست های اتخاذ شده از سوی دکتر مصدق ارائه می دهند. بنظر من در باره بخشی از این نیروها می توان گفت که این جماعت از دوستان و علاقمندان شخص دکتر مصدق هستند، بدون اینکه کاملاً به محتوی و کنه تمام نظرات و عقاید دکتر مصدق پی برده باشند و در واقع با تمام عناصرها و ارزش های تشکیل دهنده آن نظرات و عقاید کاملاً آشنائی دقیق داشته باشند. یکی از فعالان مصدقی بنام حسین منتظر حقیقی (عضو رهبری سازمان فراکسیون متحد - طرفدار راه مصدق) در باره چنین مصدقیهائی، بدرستی می گفت که این جماعت «عاشق مصدق» هستند و در واقع اکثراً با احساس بمسائل برخورد می کنند و مصدق را دوست دارند. برخوردی که بسیار معمولی است و هیچگونه ایرادی به آنها نمی تواند وارد باشد که چرا آن افراد چنین احساس می کنند و قلباً به مصدق مهر می ورزند. بنظر من حساب این نوع نیروهای مصدقی که اکثراً، افراد صادقی هم هستند از افراد و جریانات که «تجدید نظر» در ارزش های محوری نظرات مصدق را هدف دارند و کوشش می کنند تا با سوء استفاده از نام دکتر مصدق، سیاست و عقاید دیگری را بنام «راه مصدق» جا باندازند و در واقع خط بطلان بر محتوی آن «راه» بکشند، کاملاً فرق دارد!

همچنین ضرورت دارد متذکر شد، مخالفت با خواست و اهداف افراد و نیروهای «تجدید نظر طلب» بهیچوجه به این معنا نیست که نباید در جهت دقیقتر کردن جوانب «راه مصدق» عمل کرد و تغییر و تحولات جهان و حتی فعل و انفعالاتی که در جامعه ایران از زمان دکتر مصدق تا حال رخ داده است را نادیده گرفت. بنظر من حتماً باید با حفظ ارزش های هویتی مصدق به تمام این تغییر و تحولات توجه نمود. اتفاقاً با توجه به این تغییر و تحولات است که نتیجه می گیرم:

۱- اگر برداشت اکثر فعالین و نیروهای سیاسی در سالهای دهه سی، چهل و پنجاه از «آزادی» و «دمکراسی»، همانطور که اشاره رفت، اجرای قانون اساسی مشروطیت، از جمله برخورداری از وجود آزادی مطبوعات و برگزاری انتخابات آزاد بود - خواستی که بخش بزرگی از مبارزات دکتر مصدق در جهت تحقق آن صرف شد -، ولی با گذشت زمان، بخصوص پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شکل گرفتن رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی که برعکس شعار اصلی انقلاب، که واژه «آزادی» ، یکی از خواسته های محوری اش بود، همچون رژیم شاه، پایمال کردن «قانون اساسی» و سرکوب و قلع و قمع آزادیخواهان و اعدام دگراندیشان و فعالان سیاسی و همچنین غیر قانونی کردن فعالیت سیاسی نیروهای مخالف و منتقد و تعطیل فله ای مطبوعات... را در دستور کار خود قرار داده است و در این رابطه است که، «ملت ایران» را به نیروهائی که دارای حقوق سیاسی هستند، معروف به نیروهای «خودی» و ایرانیانی که چون «دگراندیش» هستند و بر محترم شمردن حقوق بشر و کرامت انسانی و حاکمیت ملت و حتی اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی بطور مستمر تاکید می ورزند و با قیومیت و استبداد و دیکتاتوری و قانون شکنی مخالفند و

بعملکردهای غیر قانونی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی اعتراض دارند ، نیروهای « غیر خودی » ، که باید از بسیاری از حقوق سیاسی - اجتماعی محروم شوند، تقسیم کرده است. استمرار این وضع کمک کرده است تا مسائلی همچون « جدائی مذهب از دولت » و معیار قراردادن حقوق فرد بر پایه محترم شمردن (اصل فردیت) بجای موازین « مکتبی و ایدئولوژیک » ، به بخشی از بینش سیاسی بسیاری از ایرانیان تبدیل شود!!

روشن است که خواست جدائی « حوزه مذهب » از « حوزه دولت » بهیچوجه بمعنی دشمنی و یا بی احترامی به مذهب و دین نیست و نباید چنین برداشت شود. اروپائیا نیز مذهب را از دولت جدا کردند، ولی آن جدائی باین معنی نبود که مذهب نباید حق فعالیت در جامعه را داشته باشد. برعکس آن جدائی ، حق آزادی تبلیغ دین و مذهب و بجا آوردن مراسم مذهبی را بطور آزاد در آن جوامع تضمین نموده است. مراسم خاک سپاری جنازه پاپ اعظم « ژان پل دوم » - در واتیکان - ایتالیا در سال ۲۰۰۵ که با شرکت چند ملیون انسان از اقصی نقاط جهان ، از جمله شرکت حجت الاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت جمهوری اسلامی در آن مراسم و یا برگزاری فستیوال جوانان کاتولیک که با حضور پاپ اعظم « پندیک شانزدهم » و بسیاری از کاردیناها و اسقف ها در تابستان ۲۰۰۵ در شهر کلن در آلمان که با شرکت بیش از ۸۰۰ هزار نفر پیروان دین مسیح ، بمدت چندین شبانه روز برگزار شد، بهترین گواه بر این امر است که در جوامع « لائیک » اروپا ، مردم از آزادی کامل برای برگزاری مراسم مذهبی برخوردار هستند و اکثر سیاستمداران و رهبران دولتهای اروپائی با وجود اینکه همگی آنها سکولار و لائیک هستند از « اروپای مسیحی » صحبت می کنند.

۲- همچنین اگر در مقطع کنونی از « استقلال » صحبت می کنیم ، حتماً باید بر اصل « حاکمیت ملی » تاکید داشت و علاوه بر این، بر این موضوع واقف بود که واژه « حاکمیت ملی » تفاوت زیادی با واژه « حاکمیت ملت » (Volkssouveränität) ** دارد. متأسفانه بسیاری از نیروهای سیاسی ، حتی برخی از نیروهای ملی - مصدقی، بغلط این دو مقوله را دارای بار سیاسی برابر فرض می کنند و توجه ندارند که این دو، دومقوله سیاسی کاملاً متفاوت هستند. حاکمیت ملی « اشقات سوورنیتت » دارای بار سیاسی کاملاً متفاوتی از حاکمیت ملت « فولکس سوورنیتت » می باشد. سازمان ملل که از عضویت کشورهای « مستقل » تشکیل شده است ، بر پایه قبول و محترم شمردن حاکمیت ملی « اشقات سوورنیتت » پایه گذاری شده است، در حالیکه تحقق حاکمیت ملت « فولکس سوورنیتت » در هر کشوری در گروی برقراری نظام دموکراسی و انتخابات آزاد و دموکراتیک و قبول اصل فردیت و برابر دانستن حقوق تمام احاد ملت - صرفنظر از جنسیت ، قومیت ، نژاد، مذهب ، شغل و مقام - ، در مقابل قانون مساوی و برابر می باشند و در واقع دولت از سوی نمایندگان مجلس که نمایندگان آن منتخب مردم می باشند، تعیین می گردد. (۱۰۱) متأسفانه اکثریت بسیار بزرگی از ایرانیان بجای توجه به معانی جهانشمول این مقولات (حاکمیت ملی و حاکمیت ملت)، که در جهان سیاست و روابط بین المللی و حتی در محیط های فرهنگی و دانشگاهی با معانی متفاوت مورد استفاده قرار می گیرند، توجه نمی کنند و از « حاکمیت ملی » بعنوان یک « اصطلاح غلط » ، بجای « حاکمیت ملت » (حاکمیت مردم) نیز استفاده می شود! دکتر مصدق آنجائیکه پای « دیپلماسی بین المللی » بمیان آمده است ، از این مقولات بصورتی استفاده نموده است ، تا نه تنها بتواند خواست مورد نظر خود را بطور دقیق و رسا بیان کند، بلکه گفتار ایشان بتواند برای مخاطبین بین المللی بطور صحیح مفهوم شود که منظور چیست!!

دکتر مصدق در رابطه با «حاکمیت ملی» (اشتات سوورنیتت) در نامه ای که در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ به موریسون وزیر امور خارجه انگلیس نوشته است، بطور دقیق و واضح در آن نامه توضیح داده است که برداشت ایشان از آن مقوله چیست. دکتر مصدق در آن نامه، مقوله «حاکمیت ملی» را، آنچنانکه معنای آن مقوله در جهان رسم است بکار برده است و نه از اصطلاح غلطی که در جامعه ایران رسم شده است. در نامه دکتر مصدق می خوانیم:

«... مقصود از ملی کردن صنعت نفت کاملاً روشن است.

ملت ایران می خواهد از حق حاکمیت ملی خود استفاده و بهره برداری از منابع نفت را خود بعهده داشته باشد و جز اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت مقصودی ندارد... ملی کردن صنایع حق حاکمیت هر ملتی است و بر فرض اینکه قراردادها یا امتیازاتی با اشخاص و شرکتهای خصوصی نسبت به آن صنایع منعقد شده باشد که از جمیع جهات حقوقی هم فرض صحت آن شود چنین قراردادها یا امتیازات مانع از اعمال حق حاکمیت ملی نخواهد بود و هیچ مقام بین المللی هم صلاحیت رسیدگی به چنین امری را ندارد. دولت ایران می خواهد با استفاده از حق حاکمیت خود، از عواید نفت بنیه اقتصادی کشور خود را تقویت و موجبات آسایش عمومی را فراهم و به فقر و فلاکت و نارضایتی عمومی خاتمه دهد و این امر مایه آبادی و آرامش ایران و موجب جلوگیری از هرگونه اختلال و آشوب خواهد بود...» (۱۰۲) (تکیه در همه جا از منصور بیات زاده است).

اتفاقاً توضیح دقیق مسائلی همچون:

* **حاکمیت ملی** (اشتات سوورنیتت) و

Staatssouveränität; country sovereignty; souveraineté de pays;

** **حاکمیت ملت** (فولکس سوورنیتت)

Volkssouveränität; people sovereignty; souveraineté de gens

و تفکیک این دو مقوله سیاسی از یکدیگر می تواند در روشن کردن خط فکری « راه مصدق » و تمیز دادن مشخصات آن « راه »، از دیگر « خطوط سیاسی » موجود در بین نیروهای سیاسی ایرانی، کمک نماید.

دکتر مصدق بر این نظر بوده است که تمام احزاب، سازمانها و گروه هائیکه به « آزادی و استقلال » اعتقاد دارند، با حفظ هویت سیاسی و تشکیلات سازمانی خود می توانند و باید در یک تشکیلات سیاسی که ساختار « **جبهه** » ای داشته باشد، باهم همکاری کنند. در حالیکه تمام افراد و نیروهای مصدقی در این مورد مشخص یکسان نمی اندیشند و با یکدیگر در این باره اختلاف نظر دارند.

(در رابطه با نظرات دکتر مصدق در باره چگونگی تشکیل « **جبهه ملی** »، در جلد سوم کتاب، اشاره خواهم کرد.)

بخش دو از فصل شانزدهم - نیروهای منتقد و مخالف دکتر مصدق، صرفنظر از وابستگی مسلکی و گروهی، برخورد هائی متفاوت با نظرات، سیاست و عملکرد دکتر مصدق داشته و دارند. من در این فصل کتاب، به نمونه هائی از آن نظرات اشاره می کنم.

حواشی، توضیحات و مأخذ کتاب اول

۱۰۰ - برای کسب اطلاعات در باره جهانی شدن به کتاب: دام جهانی شدن، تعرض به دمکراسی، نوشته ی هاینس پتر مارتین و هارالد شوی، ترجمه ی فریرز جعفرپور مراجعه نمایید. ترجمه آن نوشته در آرشیو سایت سازمان سوسیالیست های ایران موجود است.

www.ois-iran.com/djafapour.htm

۱۰۱ - بیات زاده، دکتر منصور، " حاکمیت ملی " و " حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)" دو مقوله سیاسی هستند که معانی آنها کاملاً متفاوت است! و اشاره ای کوتاه به معنای لغت فرانسوی - لاتین

Souveränität

در پاسخ به اتهامات و " حکم ... " صادره از سوی آقای دکتر علی راسخ افشار!!!
۳۰ شهریور ۱۳۸۳ برابر با ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۴

مقاله در سه بخش به شماره های ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ در آرشیو سایت سازمان سوسیالیست های ایران موجود است.

www.ois-iran.com/pdf186.pdf

« متأسفانه آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله خود به این مطلب توجه ننموده که " استقلال " دولت ها و کشورها، همیشه یکی از مسائل محوری امر کشورداری بوده است و در هیچ زمانی و در هیچ کشوری " استقلال " مساوی و هم معنی با " آزادی " نبوده است! ولی مقوله " سوورنی تیت " (حاکمیت) " (۲)، همانطور که " ژون بودآن "، در کتاب " نظریه کشورداری " در سال ۱۵۷۶، نوشته است، از زمان قرن ۱۳ میلادی، مطرح شده است و آنهم از سوی حاکمان شاهزاده نشین ها (امارات)، که خواستار استقلال سرزمین های تحت نفوذ خود بودند و در مقابله با امپراتور و پاپ اعظم، آن نظریه را مطرح کردند و در جهت تحقق آن کوشیدند. و تومس هوبس نویسنده کتاب " ل وی آتان " در سال ۱۶۵۱، نیز در تکمیل و دقیقتر کردن آن نظریه کوشیده است.

" سوورنی تیت " (حاکمیت)، بمعنی استقلال یک دولت در امر تصمیم گیری در باره تمام امور کشوری و دولتی در محدوده سرزمین کشوری خود، آنهم بدون دخالت و یا محدودیتی از سوی نیروهای بیگانه، می باشد.

محدوده عملی " سوورنی تیت " (حاکمیت)، به " امور داخلی " و " امور خارجی " تقسیم می شود.

" سوورنی تیت در امور خارجی " در حقیقت (حاکمیت ملی)، نامیده می شود که پایه اصلی حقوق بین المللی ملت ها را تشکیل می دهد. در این رابطه می توان به منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) و بیانیه سازمان ملل متحد در باره " اصول حقوق ملت ها " (۱۹۷۰) اشاره کرد، که در آن اصولاً بدون رسمیت شمردن " حاکمیت ارضی " و " تمامیت ارضی " تمام

کشورها و توجه به برابر بودن تمام کشورها، صرفنظر از نظام اجتماعی حاکم بر آن ها و قبول و محترم شمردن تمامی این حقوق از سوی دولتهای تمام کشورهای جهان، " اصول حقوق بین المللی " نمی توانست شکل گیرد.

ژان ژاک روسو در کتاب قراردادهای اجتماعی در سال ۱۷۶۲، مسئله ی " فولکس سوور نی تیت " (حاکمیت مردم و یا حاکمیت ملت) را مطرح کرد که بعدها نیز افرادی همچون روبسپیر و فیشته (۱۷۹۳). و... مطالبی در آنمورد، بیان کردند و بنگارش در آوردند. " فولکس سوورنی تیت "، در واقع همان " سوورنی تیت در امور داخلی " می باشد که تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه، پادشاه مستبد هر کاری که دلش می خواست و علاقمند بود، مثلا در رابطه با سرنوشت ملت و کشور، فرمانی صادر می کرد، در حالیکه مردم کشور کوچکترین حقوقی در تعیین سرنوشت خود و ملت و کشور نداشتند، که انقلاب کبیر آن وضع را به نفع ملت تغییر داد. ...»

— بیات زاده، دکتر منصور، حاکمیت ملی، حاکمیت ملت، مصاحبه با هفته نامه «ایران خبر» — شماره های ۲۹ تا ۳۷، ۱۰ شهریور تا ۱۵ آبان ۱۳۷۴.

مصاحبه در روی سایت سازمان سوسیالیست های ایران.

www.ois-iran.com/xyz.htm

۱۰۲ — ترکمان، محمد، نامه های دکتر مصدق، جلد اول، چاپ دوم: ۱۳۷۵، نشر هزاران، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶.